

ایران

از

نظر مسافرین اروپائی

بقلم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حسن جوادی

دکتر در زبان انگلیسی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ایران از نظر مسافرین اروپائی

۱- بعد از اسلام تا حمله مغول

بسم

ایران که پیش از اسلام با
دول یونان و روم همیشه بنحوی
در گیر بود ، پس از پیدایش
اسلام و گسترش سریع آن بطرز
بی سابقه‌ای از انظار اروپائیان
دور ماند و کشوری ناشناخته
گردید ، در حالیکه بعضی از
نواحی دیگر عالم اسلام تا حدی
برای اروپائیان شناخته شده
بود . دودنیای متفاوت اسلامی
و مسیحی که بر قابت و معاندت
یکدیگر برخاسته بودند در نقاط
بسیار در سواحل مدیترانه ،
چون اسپانیا ، قسطنطنیه و سوریه
و غیره با هم برخورد میکردند
و روابطی با هم داشتند ، ولی مدتها
توجهی از جانب اروپائیان بایران
نمبود ، و ایرانیان نیز از اوضاع

حسن جوادی

(دکتر در زبان انگلیسی)

(دانشیار دانشگاه تهران)

اروپا بی‌خبر بودند. اروپا ایران را از طریق نوشته‌های یونانی و رومی و یا روایات تورات میشناخت که هم‌ا‌ش ایران قبل از اسلام بود.

اولین توجهی که بایران و بطور کلی بنواحی دور دست شرق میشود در داستان «پرسترجان»^۱ است که در سال ۱۱۴۵ میلادی (۵۳۹ هجری) گفتگویی از آن بمیان می‌آید. اسقف اتوباین برگر، اسقف شهر فوایزننگن^۲ به پاپ یوجینوس سوم^۳ میگوید از دیوگ، مطران جبال در شمال سوریه، شنیده است که پادشاهی عیسوی بنام پرسترجان در سمت شرق ایران کشوری دارد و در جنگهایی که کرده است بر مادها و پارسها غلبه یافته است. این آغاز موضوعی بود که مدت‌های مدید فکر اروپائیان را بخود مشغول داشت. بنا به عقیده سردنيسن راس که در این باره تحقیقات جامعی کرده است^۴ موضوع پیروزی این پادشاه مسیحی را باید غلبه خان ترك بنام Ye - lu - ta - shih بر سلطان سنجر دانست که در سال ۱۱۴۴ میلادی (۵۳۸ هجری) واقع شده است. این خان-ترك توسط مبالغین نسطوری که در آسیای مرکزی فعالیت داشتند بدین مسیح در آمده بوده در حدود سال ۱۱۶۵ نامه مفصل و مجعولی از پرسترجان خطاب به مانوئل اول، امپراتور بیزانس بدغرب میرسد که شرحی افسانه‌ای از کشور خود میدهد و طالب دوستی با سلاطین عیسوی میباشد. این نامه که نویسنده آن معلوم نیست سیاحان اولیه بمشرق زمین را واداشت تا این پادشاه را بشناسند. بعقیده مار کوپولو این همان Ong khan یکی از خوانین ترکان کرائیت در آسیای مرکزی بود که نسطوری شده و پس از مدت‌ها رابطه دوستی با مغولان بالاخره

1— Prester John.

2— Otto Von Freisingen

3— Eugenius III

4— Sir E. Denison Ross:

"Prester John and the Empire of Ethiopia"

in *Travel and Travellers of the Middle Ages*, ed. A. P. Newton, London, 1926, pp. 175 et seq.

بدست آنها کشته شده بود. بعداً بتدریج عقیده دیگری پیدا شد و امپراطور حبشه را با پرسترجان یکی داشتند. چون پرسترجان در نامه مذکور خود را پادشاه «Indies» خوانده بود و در اروپای آن روزگار حبشه را نیز جزو هند میدانستند و یابکی از سه هندی می‌شمردند که هر سه باین نام خوانده می‌شد. در واقع بدرستی نمیدانستند حبشه در کجاست؛ در قرن پانزدهم در میان نوردان پرتغالی باین عقیده دامن زدند و پادشاه حبشه را با پرسترجان یکی دانستند. بهر حال خیر وجود پادشاهی عیسوی و پر قدرت در همسایگی ایران و یا در نواحی شرقی ایران با داستان نیایش سه پادشاه مجوسی به مسیح تازه تولد یافته که از مدت‌پیش معروف بود ارتباط یافت، و گفتند که پرسترجان از احفاد یکی از این سه پادشاه است. این گفته‌ها مدت‌ها ذهن اروپائیان را بخود مشغول داشت و افسانه‌ای بوجود آمد که در عین حال با احتمال قوی از حقیقتی تاریخی سرچشمه می‌گرفت.

از اروپائینی که پیش از حمله مغول از ایران دیدن کرده اند اطلاع زیادی در دست نیست و فقط در این میان اولین شرحی که بجای مانده است از ربی بنیامین بن جوناح سیاحی از شهر قطیله در ابالت ناوار اسپانیا می‌باشد که بین سالهای ۱۱۶۰ و ۱۱۷۳ (۵۵۵ - ۵۶۸ هجری) در نقاط مختلف شرق سفر کرده و می‌خواست استه است از جوامع یهودیان در شهرهای سر راه خود اطلاعی کسب کند. نباید فراموش کرد که یهودیان در قرون وسطی بیش از دیگران آماده سفر بودند، زیرا بهر شهری که میرسیدند، عده‌ای از برادران دینی خود را مییافتند و از مهمان نوازی آنان برخوردار میشدند، و در ضمن با استعداد فطری خود برای تجارت وسیله‌های مختلف جهت کسب ثروت پیدا می‌کردند. بنظر میرسد که قصد ربی بنیامین از مسافرت دور و دراز خود در مرحله اول اطلاع از وضع برادران دینی خود در نقاط مختلف بوده است، ولی در عین حال منافع و امکانات

تجاری را نیز از نظر دور نداشته اطلاعات دقیقی نیز از وضع تجارت آنروز گار بدست میدهد.^۵

ربی بنیامین پس از ترك زاد گاه خویش و گذشتن از شهرهای خلیج لیون به رم و جنوب ایتالیا میرود و از طریق جزیره کورفیو به یونان میرسد. شرحی که او پس از اقامت در قسطنطنیه از ثروت اهالی آنجا میدهد جالب است ، و میگوید : « اهالی بربرها و یا ملل دیگر را بعنوان جنگجو اجیر میکنند تا با سلطان مسعود سلجوقی مبارزه کنند، زیرا مردم این شهر اهل جنگ نیستند و مانند زنان قدرتی ندارند. » پس از دیدن جزایر دریای اژه ، رودس و قبرس ربی بنیامین به انطاکیه میرسد و راهی سوریه و ارض مقدس میشود که بعضی از نواحی آن در تصرف صلیبیون بود و از دمشق که در آنروز گار پایتخت اتابک نورالدین بود به بغداد میرود. بدرستی نمیتوان گفت ربی بنیامین تا کجا در خاک ایران پیش رفته است. و احتمال دارد که وضع آشفته ایران در زمان حمله غزان مانع پیشروی او شده باشد. او مثل تمام شهرهای سر راه خود آهاری از یهودیان همدان، ری و نهاوند میدهد ، و با احتمال قوی او از این شهرها و مخصوصاً از همدان بخاطر قبراستر و مردخای دیدن کرده ، سپس به بصره باز گشته است و از آنجا به جزیره کیش که مرکز تجارت خلیج فارس بوده است سفر کرده است. او در اینجا باید اطلاعات خود را راجع به هند و خاور دور که افسانه آمیز مینماید کسب کرده باشد. ربی بنیامین از جزیره کیش از طریق عدن به مصر رفته است و شرح مفصلی از این کشور میدهد .

میتوان گفت که با وجود نقل مفصل روایات افسانه آمیز ، قسمت اعظم گفته های او مقرون به حقیقت میباشد. از داستانهای نامحتملی که نقل میکند یکی

۵ - نکارنده این سفرنامه را بفارسی ترجمه کرده است که هنوز چاپ نشده است . رجوع

کنید به - The Itinerary of Benjamin of Tude la , tr. by Marcus - Nathan Adlen, London, 1907, P. 13.

اینکه میگوید قبر دانیال نبی در شوش در کنار رودخانه دجله (؟) قرار داشت. چون بعلمت آمدن زوار یهودیان یک طرف رودخانه از منافع مادی برخوردار میشدند، نزاع بین دو دسته یهودیان ساکن دهسوی رود در میگرفته است بالاخره قرار میشود، هر سال بقایای پیغمبر را در یک طرف رود قرار دهند. سلطان سنجر از این قضیه آگاه میشود و دستور میدهد آنها را در تابوتی بلورین قرار دهند و از یلی که بر روی رود مذکور بود آویزان کنند.^۶

ربی بنیامین اولین اروپائییست که به ذکر فدائیان اسماعیلی و «شیخ-الجبل» یا «پیر مرد کوهستان» یا «داعی الدعوات» در ایران و سوریه میپردازد که بعدها در ادبیات اروپایی شهرتی افسانه‌ای مییابد. میگوید: «درنهاوند چهار هزار یهودی ساکنند و از آنجا تا سرزمین ملاحظه چهار روز راه است. این مردم در کوههای بلند زندگی میکنند و پیرو دین محمد نیستند، بلکه پیر مرد سرزمین حشاشین^۷ را پرستش میکنند. این عده تحت فرمان شاه ایران هستند و تنها برای غارت و گرفتن اموال دیگران از آنجا فرود می‌آیند و سپس بکوههای مزبور باز میگردند و کسی نمیتواند بر آنها غلبه کند. در میان این قوم چهار فرقه یهودی هستند که همراه آنان بجنگ میروند. «همکاری یهودیان با فدائیان اسماعیلی جالب است و هاجسن در «فرقه اسماعیلیه»^۸ خود این مطلب را تأیید میکند و در جای دیگر میگوید: «گرچه قلاع اسماعیلیه در زاگرس جنوبی از دست ایشان در آمده بود، اما هنوز در شمال زاگرس و در لرستان با همکاری قبایل یهود قلاع خود را حفظ کرده بودند.»^۹ از جمله مطالبی که در این سفرنامه در باره ایران آمده است یکی طغیان جوانی یهودی بنام داودالروی یا (الروحی) در شهر عمادیه

6—The Itinerary of Benjamin of tude, london 1907, P. 53

۷ - ایضاً ص ۵۴ همان کتاب دراصل حشاشیم Hashashim یا Hashishim

۸ - ترجمه فریدون بدره ای، ص ۱۹۷

9— Cambridge History of Iran, vol V, P. 448.

میباشد که در حدود سال ۱۱۶۰م (۵۵۴هـ) علیه شاه ایران قیام میکند و خود را مسیح موعود میخواند. یهودیان بسیار براو گرد میآیند، ولسی عاقبت هنگامیکه میخواسته است باخده بر قلعه حاکم شهر تسلط یابد بقتل میرسد. موضوع دیگر حمله «کفار الترك» یا ترکان غز و گرفتاری سلطان سنجر میباشد. داستانی که ربی بنیامین از لشکر کشی سنجر میدهد نامحتمل مینماید، ولی وصفی که از ترکان میکند جالب است: «آنها بادرا پرستش میکنند و در صحرا زندگی میکنند. نه نان میخورند و نه شراب، بلکه از گوشت ناپخته تغذیه میکنند. این ملت دماغ ندارند بلکه بجای آن دوسوراخ است که از آنها تنفس میکنند.»^{۱۰}

مسافرت ربی بنیامین به بغداد چهار یا پنج سال پس از سفر خاقانی شروانی بدانجا صورت گرفته است. نحة العراقین که بسال ۵۵۰ هجری (۱۱۵۵ میلادی) نگاشته شده. است شرحی شاعرانه از باغها و قصرهای بغداد میدهد، ولی ربی بنیامین بیشتر از خاقانی بشرح بغداد میپردازد. بطور کلی از هر دو اثر برمیآید که خلفا در دوره تسلط سلاجقه قدرت زیادی نداشتند و بیشتر وقت خود را صرف ساختن باغها و قصرها میکردند.^{۱۱} در این زمان خلیفه عباسی المسترشد بالله بود و ربی بنیامین شرح میدهد چگونه مسلمانان از نقاط دور بدیدن او میآمدند و امن لباسش را میبوسیدند، و میگوید: «هر يك از برادران و افراد خانواده خلیفه جایگاهی در قصر او دارد، ولی همه مجبوسند و مراقبتی دارند تا مبادا علیه خلیفه قیام کنند. زیرا برای یکی از اسلاف او اتفاق افتاد که برادرانش علیه او برخاستند و دیگری رابه خلافت برداشتند... از آن پس حکم شد که تمام اعضای خانواده باید مجبوس شوند تا نتوانند علیه او برخیزند. تمام این عده در قصر او در میان جلال و نعمت فراوان بسر میبرند

۱۰- سفرنامه ربی بنیامین، ص ۶۰

11- Guy LeStrange, Baghdad during the Abbaside Coliphate, from Contemporary Arabic and Persian Sources, London, 1900.

صاحب دهات و شهرهایی هستند که گماشتگان عایدات آنها را برایشان می‌آورند ... در قصر خلیفه عمارات بزرگ بسا ستونهای مرمر، نقره و طلا و سنگهای نایاب حجاری شده وجود دارد و پیراست از ثروت بی حساب، برجهای پراز زروسیم، البسه ابریشمین و سنگهای گران بها. «سپس ربی بنیامین بشرح مراسم عید قربان و ردای خلیفه (که گویا مرادش بردنبوی باشد) میپردازد و بعداً از شهر بغداد سخن میگوید :

«خلیفه در طرف دیگر رودخانه، در ساحل شعبه‌ای از فرات که از کنار شهر میگذرد، بیمارستانی مشتمل بر تعدادی خانه و نوانخانه بنا نهاد. است تا بیماران فقیری که بشهر می‌آیند معالجه شوند. هر بیماری که بدانجا می‌آید بخرج خلیفه نگاهداری و معالجه میشود. در حدود شصت پزشک دواخانه دارند که از قصر خلیفه تمام دارو و دیگر مایحتاج آنها داده میشود. بنای دیگر است بنام دارالمارستان (کذا) برای نگاهداری دیوانگانی که در اثر گرمای تابستان دیوانه شده‌اند و آنها را در زنجیر نگاه میدارند تا در زمستان عقلشان باز گردد. هنگام اقامت در آنجا غذای آنها از طرف خلیفه میرسد و پس از بهبودی و قتیکه می‌خواهند بخانه‌های خود باز گردند هر يك مبلغی پول دریافت میدارند. هر ماه مأمورین خلیفه می‌پرسند و تحقیق میکنند تا کسانی را که عقل خود را بازیافته‌اند مرخص کنند.^{۱۲}

قریب یک قرن پس از مسافرت ربی بنیامین بنظر میرسد که رابطه‌ای بین ایران و اروپا نبوده است. بطور کلی تا حمله مغول توجه اروپائیان فقط معطوف فلسطین بود و از شرق هم جای دیگری را نمیشناختند عده معدودی در زمان جنگهای صلیبی بنواخی ارض مقدس سفر کردند و سفرنامه‌هایی از خود بجای گذاشتند ولی تا حمله مغول از اوضاع نواحی دیگر شرق بطور کلی

۱۲- ایضاً ص ۲۷ و ۳۸ کتاب سفرنامه بنیامین: در بغداد چند بیمارستان بوده است. گویا منظور ربی بنیامین بیمارستان المستنصریه میباشد که در غرب بغداد بود و مدت سه قرن مدرسه بزرگی برای پزشکی بشمار میرفت.

بی‌خبر بودند. جنگهای صلیبی باعث شد که اروپائیان تماس نزدیکتری با شرق حاصل کنند و برای اولین بار پی ببرند که مسیحیانسی چون نسطوریان و یعقوبیان در شرق هستند. در این دوره از قرون وسطی، گذشته از ارتباطی که در نقاطی چون سوریه، سیسیل و اسپانیا بود، تقریباً میتوان گفت که دو منطقه متمدن شرق و غرب از حال یکدیگر بی‌خبر بودند؛ تمدنهای قدیم شرق خود را مرکز دنیا میدانستند و تمدن عیسوی اروپا که تازه نضج می‌گرفت در غرور جوانی بکسی اعتنائی نمی‌کرد.

۲ - از حمله مغول تا مرگ هلاکسو

اندکی پس از حمله مغول به ایران روابط بین شرق و غرب بنحو قابل ملاحظه‌ای گسترش مییابد و این وضع تا مرگ ابوسعید آخرین ایلخانان ادامه مییابد. بطور کلی مدت یک قرن از سال ۱۲۴۵ تا ۱۳۴۵ م (۶۴۲ تا ۷۴۲ هجری) از لحاظ سفرهای اروپائیان بشرق اهمیت زیادی دارد، و سلطنت هلاکسو و بخصوص شکست سپاه او از ممالیک مصر در عین الجالوت (۱۲۶۰ = ۶۵۸ هجری) نقطه عطفی است که این دوره را بدو قسمت نامتساوی تقسیم میکنند. در دوره اول علیرغم مساعی فرمانروایان اروپائی، مغولان میلی برای دوستی با آنان نداشتند و بعلمت فتوحات سریع خود بنظر بی‌اعتنائی بدانها می‌نگریستند، در دوره دوم در اثر قدرت ممالیک مصر و اتحاد آنها با مغولان اردوی زرین، ایلخانان در صدد یافتن متحد دینی برمی‌آیند، این اشتیاق بدوستی با اروپائیان از جانب ایلخانان باعث میشود که بطور قابل ملاحظه‌ای بتعداد سیاحان و فرستادگان اروپائی بدربار ایلخانان افزوده گردد.

بدین ترتیب تسلط مغولان بر کشورهای شرقی فصل‌نویسی در روابط این سرزمین‌ها با غرب میگشاید. البته قبل از این دوره یهودیان وسیله داد و ستد بین شرق و غرب بودند و اهتعه شرق به ونیز میرسید و از آنجا بنقاط دیگر حمل‌میگشت، ولی اطلاعات اروپائیان، وحتىی تجار ونیزی، از راههای تجاری

شرق ناچیز بود. دوراه عمده بین شرق و غرب وجود داشت: یکی از آسیای مرکزی بسواحل دریای سیاه ختم میشد و یا از طریق بغداد به قسطنطنیه میرسید، دیگری راهی بود دریائی که از طریق خلیج فارس به سوریه و یا مصر منتهی میگشت. البته در سوریه در اثر جنگهای صلیبی گاه و بیگاه عیسویان جای پای برای خود باز میکردند و حتی در بعضی موارد با مسلمانان روابط دوستانه برقرار میکردند^{۱۲}؛ ولی اصولاً پایشان بمراکز عالم اسلامی چون بغداد و غیره نمیرسید. ولی در دوره مورد بحث ماسیاحان ایتالیائی به آسیای مرکزی راه مییابند و مبلغین عیسوی بامید تبلیغ دینی راه شرق را در پیش میگیرند. مطلب جالب اینجاست که موج خانمان سوز حمله مغول که ممالک اسلامی را به آتش نهب و غارت میکشد باعث ارتباط بین شرق و غرب میشود.

شروع قرن سیزدهم میلادی مقارن با فتوحات چنگیزی بود. او که در سال ۱۲۱۴ (۶۱۰ هـ) یکن را تسخیر کرده بود سه سال بعد متوجه غرب میگردد و بتدریج تمام ایران، قسمتی از آسیای صغیر و قسمتهای بزرگی از روسیه، لهستان و مجارستان بدست مغولان میفتد. در ۱۲۵۹ (۶۵۷ هـ) هنگام فوت منکوقاآن امپراطوری مغول از سواحل دانونب تارودخانه زرد، و از خلیج فارس تا سبیری گسترده بود. در نیمه قرن سیزدهم میلادی قلمروی وسیع مغولان به خانانهای متعددی تقسیم گشته بود: خان بزرگ از خانبالیق (پکن) به چین، کره، مغولستان منچوری، و تبت فرمان میراند و از هندوچین، برمه و جاوه خراج میستاند. مرکز خانان چغتایی در آلمالیق (خلج) بود و شامل آسیای مرکزی، ترکستان و

۱۲- فیلیپ حتی سفرنامه بسیار جالب نجیبزاده عربی بنام اسامه بن منقذ را تحت عنوان «کتاب الاعتبار» از روی نسخه منحصر بفرد کتابخانه اسکوریاچ چاپ کرده است (پرنستون ۱۹۳۰) که در آن اسامه در اواسط قرن دوازدهم میلادی شرح جنگهای صلیبی و دوستی خود را با عیسویان میدهد. نظراً درباره صلیبیون جالب است. او آنها را «حیواناتی میدانند که دارای فضیلت شجاعت و صفت جنگجویی هستند و بیش از این چیزی ندارند.

افغانستان می‌شد. مرکز خانات قبچاق شهر سرای در کنار ولگا بود و قلمروی آن شامل قفقاز، روسیه و قسمتی از سیبری می‌گردید. خانات ایران مرکز تبریز بود و شامل ایران، عراق عرب، گرجستان، ارمنستان و قسمتی از آسیای صغیر می‌گردید. با وجود منقسم شدن به کشورهای مختلف مغولان مدتهای مدید (در ایران تازمان غازان) از خان بزرگ در پکن اطاعت می‌کردند. با وجود اختلافات و جنگهایی که مغولان بین خود داشتند، امپراطوری وسیع آنان از يك نوع ارتباط خانوادگی برخوردار بود، و وجود وسایل ارتباط بین آنها این امکان را برای اروپائیان به وجود می‌آورد که در سراسر آسیا مسافرت بکنند.

اولین ذکری که از مغولان در منابع اروپایی شده است هنگامی است که موج خانمان برانداز مغول اروپا را مورد تهدید قرار داده است. در سال ۱۲۲۲ (۶۱۸ هـ) مغولان پس از درهم کوبیدن سلطنت خوارزمشاهیان، مغولان از قفقاز می‌گذرند و جنوب روسیه (که در آن زمان بدشت قبچاق معروف بود) و دره ولگارا تا شهر غازان حالیه بیاد غارت می‌دهند. مورخین اروپایی اشاره مختصری باین حمله می‌کنند، ولی هنگامیکه در سال (۱۲۳۸) (۶۳۶ هـ) لشکر بزرگتری از مغولان عالم مسیحیت را مورد تهدید قرار می‌دهند، سلاطین اروپایی بو حشت می‌افتند و در مقام چاره‌جویی برمی‌آیند.

متأسفانه جنگهای تمام نشدنی و کشاکش دایمی شاهزادگان اروپایی با پاپ اجازه نمیداد که در برابر دشمن متحد شوند. بنظر میرسد که اولین اطلاعات قابل اعتماد را در مورد مغولان از اعضای هیأتی گرفتند که بسال ۱۲۳۸ (۶۵۳ هـ) از طرف علاء الدوله محمد سوم، رهبر فدائیان اسماعیلی، از طریق دریای خزر بدربار لویی نهم به پاریس رفتند تا سلاطین اروپایی را دعوت باتحاد در برابر مغولان بنمایند. یکی از اعضای این هیأت بدربار هنری سوم پادشاه انگلستان می‌رود، ولی در آنجائیز نتیجه‌ای حاصل نمیشود. هائيو پاریس که یگانه منبع ما در این مورد است، مینویسد: هنگامیکه اسقف وینچستر پیغام

این فرستاده را شنید، گفت: «بگذارید این سگان همدیگر را بدرند و کاهلا از روی زمین محو شوند، آنگاه بر روی ویرانه‌های شهرهای آنها خواهیم دید که کلیسای جهانی کاتولیک بنا شده است، و برستی يك گله و يك چوبان خواهد بود.»^{۱۴}

شرح ویرانگریهای مغولان از موضوع این مقاله خارجست، ولی بیمناسبت نیست اگر شمه‌ای از آنچه ماثیوپاریس در این باره نوشته در اینجا نقل کنیم. زیرا از طرفی ماثیوپاریس همه اطلاعاتی را که بنظر میرسد از این فرستاده اسماعیلی گرفته است بطرز جالب و موجزی در وقایع سال ۱۲۴۰ (۶۳۸هـ) خلاصه میکند، و از سوی دیگر وحشتی را در قلوب اروپائیان توصیف میکند از مغولان بوجود آمده بود و باعث شد که درصد دوستی با آنان برآیند. او می‌نویسد:

«نه شادیهای انسانی دوامی دارد و نه خوشبختی دنیوی مدت مدیدی بی‌ناله و درد میماند. در همین سال قومی نفرت‌انگیز و شیطانی، یعنی لشکریان بیشمار تاتار، از جایگاه کوهستانی خود رها گشتند و از صخره‌های سخت (قفقاز) گذشتند و چون شیاطین از جهنم زیر زمینی^{۱۵} بیرون ریختند و بدین سبب استکه آنان را تاتار می‌خوانند. آنان چون ملخ بر روی زمین هجوم آوردند و ویرانی و وحشتناکی در نواحی شرقی (اروپا) از خود بجای گذاشتند. پس از گذشتن از سرزمین مسلمانان، آنجا را با خاک یکسان ساختند، جنگل‌ها را

14— Matthew Paris: English History from 1253 to 1273, translated by J. A. Giles, London, 1852, vol, I, pp. 131-132.

متأسفانه من نتوانستم اطلاعات بیشتری درباره این هیأت بدست آورم و گویا ماثیو پاریس تنها کسی است که این مطلب را ذکر کرده است.

۱۵— در اوایل اروپائیان معتقد بودند که تاتاران از Tartarus یعنی دنیای تاریک و زیر زمینی و جایگاه گناهکاران در اساطیر کلاسیک بیرون ریخته‌اند و بدین جهت اسمشان «تاتار» است.

بریدند، قلاع را برافکنند، تا کهارا بر کشیدند، باغها را ویران ساختند و شهری و دهاتی را کشتند اگر اتفاقاً بکسی با بقاء کردند او را ببردگی گرفتند و در صفوف اول لشکر خود بجنگ واداشتند... تاتاران غیر انسانی، حیوان صفت اند. انسان نیستند هیولاهایی هستند تشنه خون که گوشت سگ و انسان را میخورند، چرم گاومی پوشند، و با سلاحهای آهنین مسلح اند. قامتی کوتاه و سبطبردارند، قوی، شکست ناپذیر و خستگی ناپذیرند... آنها قانوان انسانی دارند و نه راحتی می شناسند و از شیر و خرس درنده ترند. قایقهای خود را از چرم گاو میسازند و دریا دوازده نفر در یک قایق می نشینند، و میتوانند شنا کنند و قایق را از سریع ترین و عریض ترین رودها گذر دهند. هنگامیکه خون (اغنام) را بدست نمیآورند، آب گل آلود می نوشند. آنها شمشیر و دشنه یک لبه دارند، و تیراندازان ماهری هستند که بجوان و پیر، و مرد و یسازن ابقه نمیکنند. جز زبان خود زبان دیگری نمیدانند، زیرا تا کنون نه به آنها دسترسی بوده است، و نه آنها از سرزمین خود بیرون رفته بودند. بدین جهت از رفت و آمد معمولی بین ملل نمیشد به آداب و رسوم آنها پی برد. با گله های خود از جایی بجایی دیگر میروند و بزنان خود نیز آه و خسته اند تا مثل مردان جنگ کنند. تاتاران بسرعت برق بسرحدات مسیحیت نزدیک میشوند، و ایران میکنند، میکشند و همه را از ترس و وحشتی و صف ناپذیر بر جای خود میخکوب میکنند. بدین جهت بود که مسلمانان^{۱۶} میخواستند با مسیحیان متحد شوند تا بلکه در برابر این هیولاها مقاومت نمایند.»^{۱۷}

چنانکه از سخنان مائو پاریس بر میآید در عرض چند سال اروپائیان بخود آمدند و خود را در آستانه زوال یافتند. در سال ۱۲۴۱ (۵۶۳۹ هـ) هنگامی که لشکر اروپائیان از مغولان شکست خورد و لهستان و مجارستان دچار قتل

۱۶- منظور نماینده فدائیان اسماعیلی است .

۱۷- بنقل از مقدمه سفرنامه ویلیام روبروک ، چاپ

س W. W. Rockhill XV-XVI لندن 1900 Haklyut Soc.,

وغارت گردید، امپراطور فردریک دوم از هنری سوم و دیگر شاهان اروپا خواست تا علیه این «تازیانه قهر خدا» متحد شوند شاید که «تاتاران را به جهنمی که از آن برخاسته اند برگردانند.» ترس از مغولان بحدی بود که اهالی فریسلند و گوتلند نمی توانستند به بندر یارموث^{۱۸} بیایند.^{۱۹} ولی بخت با اروپا یار بود در ۱۲۴۲ (۷۶۴۰هـ) حمله کوتاه و وحشتناک مغول باروپا بامر گ خان بزرگ او گدای متوقف ماند، و در سال ۱۲۵۸ (۷۵۶هـ) دومین موج حمله متوجه بغداد و سوریه گردید و خلیفه عباسی معاند دیرینه اروپائیان را از میان برداشت. رفع شدن خطر حمله مغولان، انقراض خلافت عباسی، تسخیر قسمت اعظم ممالک اسلامی نظر اروپائیان را بکلی نسبت بمغولان عوض کرد. از همان اوایل اروپائیان باخوش باوری تمام بفکر مسیحی کردن مغولان افتادند. پاپ «معصوم چهارم»^{۲۰} در سال ۱۲۴۵ (۷۶۴۳هـ) در لیون مجمعی تشکیل داد تا تدابیری برای دفاع از عیسویان اتخاذ کنند، و قرار شد که سفیرانی بدربار مغولان بفرستند و آنها را بقبول آئین مسیح و ترک جنگ و کشتار دعوت کنند. اینکار بیشتر بعلت خیرهایی بود که از وجود مغولان مسیحی باروپا میرسید و هنوز داستان «پرسترجان» رواج زیادی داشت.

نتیجه مجمع لیون این شد که لویی نهم (یا لویی مقدس) فرانسه هیأتی برای کسب اطلاع درباره مغولان روانه مشرق زمین ساخت که سرپرستی آنرا راهبی ایتالیایی بنام میکولولوآزلینی^{۲۱} از فرقه دومینیکن بعهده داشت،

18— Frisland, Gothland, Yarmouth.

19— Matthew Paris: Chronica Majora, III, p. 488.

20— Innocent IV

21— Micolò Azzelini

و انتخاب او بعلمت دانش و شور و علاقه‌اش برای تبلیغ آئین عیسی بود. ۲۲ او و سه راهب دیگر یعنی ونیسان دوسن کونتین، برادر آندره، و برادر آلکساندر-لانگ ژومو ۲۳ در اواخر سال ۱۲۶۵ (۱۶۴۳ ه) راهی سفر میشوند و از طریق لهستان، جنوب روسیه، قفقاز در ایران باردوی بایجی فره‌انده مغولان در ایران میرسند. چون این راهبان از بخاک افتادن در برابر امیر مغول امتناع میکنند بایجی بلافاصله حکم بقتل آنها میدهد. آزلینی کشته میشود و پوستش را پرازگاه میکنند و برای پاپ میفرستند، ولی خوشبختانه زنان بایجی وساطت میکنند و بقیه را آزاد میسازند. نامه‌هاییکه این فرستادگان از پاپ آورده بودند اول بفارسی سپس بمغولی ترجمه میشود. بارتولد، در کتاب خویش بنام «کشف آسیا» میگوید که یکی از خصوصیات جالب روابط سیاسی مغولان در این دوره بکار بردن زبان فارسی بود و اغلب مراسلات خود را برای پادشاهان اروپایی به این زبان مینوشتند ۲۴ ولی در سالهای بعد زبان مغولی بیش از زبان فارسی در اینگونه مراسلات بکار میرود. بسال آخره این سه راهب از دست مغولان نجات مییابند و به سال ۱۲۴۸ (۶۴۵ ه) در قبرس بحضور لویی مقدس میرسند. در این وقت سفیری از جانب مغولان بحضور لویی میرسد و او بار دیگر آندره لانگ ژومو و راهب دیگری را همراه این سفیر بسال ۱۲۴۹ (۶۴۷ ه) روانه مغولستان میکند. آنها از راه خود بدربار گیوگ پسر او گدای، که

۲۲- سرگذشت این راهب دومینکن از یادداشتهای دوست گرامی آقای دکتر لارنس لاکهارت نقل شده است، که سال گذشته يك رشته سخنرانی در یکی از دانشگاههای آمریکا درباره سیاحان خارجی در ایران ایراد کردند. ایشان بانهایت بزرگواری یادداشتهای خود را در اختیار نگارنده گذاشتند و در طی این مقالات از آنها استفاده زیاد شده است.

Antoine Thuron, Hommes illustres de l'Ordre de Sainte-Dominique, Paris, 1743, p. 141. (بقتل از یادداشتهای لاکهارت)

23- Vincent de saint-² Quentin, Alcxander and y André Longjumeau.

24- W. W. Bar thold, La Découverte de l'Asie (tr. par N. Nikitine), Paris, 1947, p.90.

سه سال قبل بمقام قانچی انتخاب شده بود ، از ایران میگذرند . ولی گیوگ کمی پیش از رسیدن فرستادگان مزبور بدرود حیات میگوید و بیوه او از آنها پذیرائی میکند . از این سفارت نتیجه ای حاصل نمیشود و راهبان دوهمینکن بسا وجود مسافرت در ایران راجع بمردم و کشور ایران چیزی نمیگویند .

تقریباً مقارن حرکت هیأت آزلینی بدستورپاپ «معصوم چهارم» حیوانی دوپیان دوکارپینی^{۲۵} و بندیکت لهستانی^{۲۶} که هر دو از فرقه فرانسیسکن بودند ، از لیون حرکت میکنند و بدربار مغولان در قراقرم میرسند و این دو جزء اولین کسانی هستند که درباره مملکتی متمدن و بزرگ بنام ختا (که منظور همان چین است) سخن میگویند .

حیوانی دوپیان دوکارپینی در شهر پروجیای ایتالیا تولد یافته و از مریدان و دوستان نزدیک مؤسس فرقه خود سن فرانسیس آسی سی^{۲۷} بشمار میرفت . او و راهب بندیکت از طریق بوهم ، سیلیسی و کیف اول باردوی مغولان در شهر مرای در ساحل ولگا میرسند و سپس از طریق شمال دریای خزر به قراقرم میروند . اکثر مغولان در این دوره بدین آبا و اجدادی خود اعتقاد داشتند و شمن پرست بودند ، ولی بروحانیون دیگر مذاهب احترام میگذاشتند و بعلمت وجود اقوام مسیحی در میان مغولان ، راهبان عیسوی در موقعیت بهتری بودند . بعلاوه مادر گیوگ مسیحی بود و او تحت سرپرستی اتابکی عیسوی پرورش یافته بود ، باتمام این تفصیل دعوت پاپ رادایر بقبول آئین

25— Giovanni de Pian de carpini

26— Benedict the pole

Domingo de Guzman را Dominican

۲۷— St. Francis of Assisi مؤسس فرقه فرانسیسکن بود و فرقه Dominican را

Domingo de Guzman اسپانیولی بسال ۱۲۱۶ تأسیس کرد .

عیسی خوش نداشته جوابی حاکی از بی‌اعتنایی بتاریخ ۱۲۴۶ (۵۶۴۴) به - نامه‌ایکه دوپیان دوکارپینی همراه آورده بود میدهد. درنامه‌ایکه گیوگ بفارسی به پاپ (ویا بقول خودش «پایا کلان») مینویسد، در جواب سؤال او که پرسیده بود چرا «ولایات مجارستان و کریستیان» را مورد حمله قرار داده است، میگوید چون هم چنگیزخان وهم قآن فرمان خدا را به آنها ابلاغ کردند و آنها اعتنائی نمودند سزاوار محو و نابودی گشتند. سپس بالجن تفرعن آمیزی می‌پرسد:

«تو همچنان میگوئی من ترسایم و خدای را می‌پرستم وزاری میکنم.... توجه‌دانی که خدای کسی را می‌آموزد^{۲۸} و در حق کسی رحمت فرماید؟» در خاتمه اضافه میکند: «تو بنفس خویش بر سر کرالان^{۲۹}، همه یک جای بخدمت و بندگی بیائید، ایل شمارا آن وقت معلوم کنیم و اگر فرمان خدای را نگیرید و فرمان را دیگر کنید شما را یاغی دانیم^{۳۰}». بخاطر این نظر گیوگ بود که دوکارپینی فکر نمی‌کند خطر جنگ با تبلیغ مسیحیت از میان خواهد رفت و به فرمانروایان اروپائی توصیه میکند که در فکر مدافعه باشند.

چنانکه گذشت دوکارپینی و بندیکت از ایران نمیگذرند و در سفرنامه‌های^{۳۱} خود فقط به وصف بعضی از نواحی شمالی سرزمین خوارزم می‌پردازند. دوکارپینی میگوید: «هنگامیکه به سرزمین قوم آنها^{۳۲} رسیدیم تعداد کسانی که بدست مغولان کشته شده بودند بحدی بود که جمجمه‌ها و استخوانهای

۲۸- یعنی: می‌آموزد.

۲۹- شاهان

۳۰- متن نامه گیوگ در «روابط ایلیخانان بادر بار و اتیکان» بررسی‌های تاریخی ارتش، سال ۴ شماره ۴ از دکتر علاءالدین آذری داده شده است.

۳۱- از راهب بندیکت سفرنامه کوتاهی مانده که همراه سفرنامه دوکارپینی چاپ شده است.

۳۲- یعنی دشت قباچاق بقول نویسندگان اسلامی.

آنها چون پشگل گاو زیر پای مار بیخته بود.^{۳۳} و فتیکه از آنجا میگذرند و بسرزمین مسلمانان میرسند^{۳۴} که بزبان قومانی (ترکی) حرف میزدند، شهرهای ویران بیشمار، دهکده‌های ازمیان رفته و قصبه‌های متروک زیادی را در برابر خود می‌یابند. دو کارپینی ذکر سه شهر lanckint, Ornas, Barchin را میکند که در کنار سیر دریا قرار داشتند و شرحی از مقاومت طولانی شهر اخیر و محاصره و فتح آن بدست مغولان میدهد. بعقیده ناشر سفرنامه این سه شهر باید به ترتیب ینسکی کنت، بار جلیغ کنت و اترار نویسندگان اسلامی باشند. بطور کلی گزارش دو کارپینی از این لحاظ جالب است که اندک زمانی پس از حمله چنگیزی مسافرت کرده و شاهد عینی سفاکیهای مغولان بوده است، در ضمن وصفی که از قوریاتای مغولان و انتخاب خان بزرگ میدهد در خورتوجه است.^{۳۵}

سفرنامه مهمی که از این دوران باقی مانده است از ویلیام روبروک از اهالی ایالت فلاندر فرانسه است که از طرف لویی مقدس روانه دربار مغولان شده بود. از سرگذشت شخص او اطلاع زیادی در دست نیست، ولی از سفرنامه‌اش برمیآید که مردی متقی، صادق و مصمم و ناظری هوشیار و موشکاف بوده است

33— The journey of William of Rubruck... with two accounts of the earlier journey of J. of Pian de carpine, p. 13.

۳۴— مسلمانان بعنوان Bisermins ذکر شده‌اند که تحریفی است از این کلمه، ایضاً ص ۱۳ و ۱۴.

۳۵— مطالب جالبی که دو کارپینی ذکر میکند انسانهای وحشی صحرای ترکستان یا تکه مکان است که شاید با آنچه نویسندگان فارسی بنام «نسناس» خوانده‌اند یکی باشد و در قرن نوزدهم نیز بعضی از مسافرین بوجود آنها اشاره کرده‌اند. رجوع کنید به چهارم مقاله، چاپ معین، ص ۱۴ و Quatremère در ژورنال آسیاتیک، ص ۲۱۲ — ۱۳۳۸، ودوزی، ج ۲، ص ۶۶۸.

و بهر وسیله که بوده میخواست است اطلاعات جامعی در باب وضع زندگی، آداب و رسوم، عقاید، طرز حکومت مغولان و عقاید دینی مغولان نسطوری بدست آورد. او در زمستان ۱۲۵۳ (۶۵۱ هـ) در قسطنطنیه بسر میبرد و از تجار ارمنی مقیم آن شهر که بسرزمین مغولان آمد و شد میگردند سئوالات زیادی میکند و خود را آماده سفر میسازد. مزیتی که او بر راهبان دیگر داشت این بود که قبلاً دریکی از جنگهای صلیبی همراه لویی مقدس بمصر رفته بود و عربی میدانست و بگفته خودش باهر «مسلمانی» میتواند صحبت کند. ویلیام روبروک یکی از سیاحان بزرگ قرون وسطی است و بمیزان قابل توجهی از لحاظ جغرافیایی، تاریخ طبیعی، نژادشناسی، مردمشناسی، و زبان شناسی باطلاعات اروپای آن روزگار افزوده است. گرچه نویسندهگان اسلامی (مانند ابن حوقل و سایرین) دریای خزر را دریاچه ای میدانستند ولی اکثر بلکه تمام اروپائیان آن دوره فکر میکردند که بحر خزر و خلیج فارس باهم ارتباط دارند و هر دو جزء اقیانوس هند هستند. روبروک سرچشمه و مسیر رودخانه های دن و ولگا را معین میکند، دور بحر خزر را میپیماید، دریاچه بالكاش را وصف میکند، و ختارا همان کشور Seres نویسندگان کلاسیک میدانند. او شرح جالبی از شهر قراقرم و خصوصیات قبایل مختلف ملل سر راه خود میدهد، و خطهای چینی، تیمتی، ترکی و ایغوری را وصف میکند. در مورد مذاهب مختلف نیز کنجکاری بخرج میدهد و گذشته از ذکر عقاید مغولان نسطوری به شرح خصوصیات دینی و حتی خرافات کلیسای ارمنیه و یونانیان می پردازد. خلاصه میتوان گفت کمتر مسافری تا کنون اینهمه اطلاعات را در مورد آسیای مرکزی در کتابی نسبتاً کوچک گرد آورده است بعقیده هنری یول^{۳۶} کسه یکی از بزرگترین دانشمندان جغرافیای تاریخی قرون وسطی میباشد، بعلت امان نظردقت فوق العاده، ذکر جزئیات، و وصفهای زنده ای که میکند ارزش کتاب روبروک کمتر از سفرنامه مار کوپولو نیست.

روبروك درهفتم مه ۱۲۵۳ (۵۶۵۱) قسطنطنیه را ترك ميكند و از طریق دریای سیاه و شهر سوداق بساحل رود دن و اردوی امیرسرتاق^{۳۷} میرسد که از پسران باتو و از مغولان نسطه‌ری بود و مسافرت روبروك در درجه اول بخاطر جلب دوستی او بوده است. از آنجا روانه اردوی باتو میشود و پس از گذشتن از شهرهای ترکستان و ساحل دریایچه آلا گول در اوایل سال ۱۲۵۴ (۵۶۵۲) به قراقرم میرسد و بحضور منکوقاآن بار مییابد. پس از مدتی اقامت در آنجا از طریق اردوی باتو در کنار رود ولگا و شهر سرای باز میگردد و از راه دربند، شماخی، دشت مغان، نخجوان، ارض روم، سیواس، قونیه در ۱۶ جون ۱۲۵۵ (۵۶۵۳) به قبرس میرسد. چنانکه ملاحظه میشود روبروك فرصتی برای دیدن اکثر شهرهای ایران آن روزگار نمی‌یابد، ولی باز مطالب جالبی راجع بایران دارد. از جمله میگوید که پس از ورود به قلمروی منکوقاآن و گذشتن از کوه‌هایی که سابقاً اقامتگاه تابستانی قراختائیان بود «به شهر آبادی بنام Egerius رسیدیم که مسلمانان در آنجا فارسی حرف میزدند، گرچه از ایران خیلی دور بود.^{۳۸}» جای دقیق این شهر معلوم نیست بگفته کوراترمر همان ایسی گل مسالك الابصار^{۳۹} است، که باز جای دقیق آن معلوم نیست، بهر حال جایی بوده است در حوالی دریایچه بالکاش و نزدیکی شهر Kopal حالیه و جالب است که دامنه گسترش زبان فارسی تا آن نواحی بوده است.

مباحثه‌ایکه بین مسلمانان، عیسویان و بودائیان در قراقرم در میگیرد

۳۷- در متن Sartach است جوینی‌اورا «سرتاق» میخواند و میگوید «متقلد مذهب نصاری بود.» جهانگشا، چاپ گیب، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳۸- سفرنامه روبروك، ص ۱۳۹.

۳۹- مسالك الابصار، چاپ Quatremère در

خواندنی است و نشان میدهد چگونه پیروان ادیان مختلف برای جلب نظر مغولان و درآوردن آنان بدین خود بایکدیگر برقابت برخاسته بودند. مجلس بزرگی تشکیل میشود و سه منشی تعیین میشوند که سمت داوری دارند و باید نکات مهم بحث را یادداشت کرده باطلاع سلطان مغول برسانند. منکوقاآن دستور میدهد که «هیچکس حق ندارد بدیگری توهین نماید و یا با او نزاع کند، و یا سروصدا برآورد و نظماً را بهم بزند، چه اینکارها به قیمت جانش تمام خواهد شد.»^{۴۰} مباحثه‌ای طولانی بین روبروک و راهبی ایغور که بطور عجیبی عقاید بودایی و مانوی را در هم می‌آمیزد درباره وجود خداوند، ماهیت نیکی و بدی و غیره درمیگیرد. مسلمانان و مسیحیان توافق زیادی در مورد عقاید یکدیگر دارند و هر دو بگفته‌های راهبان بودایی می‌خندند. ولی خود منکوقاآن بدیده بی‌اعتنایی باین مشاجرات مینگرد، و هنگامیکه بوسیله مترجمی باراهب روبروک حرف می‌زند میگوید: «ما مغولان معتقدیم که فقط يك خدا وجود دارد و زندگی و مرگ ما از اوست، و برای او باید دلمان را پرهیزکار نگاه داریم... همچنانکه خداوند بانسان انگشتان متفاوتی داده است، مذاهب مختلفی نیز داده است. خداوند بشما عیسویان کتب مقدس را داده است، ولی مطابق آن عمل نمیکنید. مثلاً در کجای آن آمده است که از مذاهب دیگر عیب جوئی بکنید؟ [روبروک میگوید]: «نه، سرور من، من از اول گفتم که من با کسی قصد مشاجره ندارم.» او جواب میدهد: «من نمی‌گویم که تو چنین میکنی. همچنین در آنها نیامده است که انسان بخاطر پول میتواند از راه عدل منحرف شود.» [روبروک میگوید]: «من بخاطر پول باین نواحی نیامده‌ام، و از گرفتن پول نیز امتناع کردم.» [منکو میگوید]: «منظورم تو نیستی به این علل است که خداوند بشما کتب مقدس را داده است، و شما مطابق آنها عمل نمیکنید. او بما غیبگوئی را

۴۰ - سفرنامه روبروک، ص ۲۲۸.

داده است و هر چه بما میگویند عمل میکنیم و در صلح و صفا زندگی میکنیم. « ۴۱

منکوقاآن وسعت نظر جالبی از خود نشان داده است. هر چند که اکثر سلاطین مغول چون او بلند نظر و خالی از تعصب نبودند، ولی بطور کلی نسبت به پیروان ادیان مختلف تعصب زیادی نداشتند و بیشتر از مذهب به گسترش قلمروی خود علاقمند بودند. بدین جهت بنا به اقتضای سیاست خود به پیروان مذهبی سخت می گرفتند و یا از عده دیگری حمایت مینمودند. فکر مسیحی کردن مغولان و استفاده کردن از آنها در برابر مسلمانان که مدتی مدید فکر شاهان اروپایی را بخود معطوف داشته بود، در زمان هلاکوبعلت شکست او از ممالیک مصر رنگ تازه ای بخود میگرد و امکان این عمل بیشتر میگردد.

در سال ۱۲۵۲ (۵۶۴۹ هـ) کو برادر کوچکتر منکو ونوه چنگیز بعزم از میان برداشتن فدائیان اسماعیلی و خلیفه عباسی از مغولستان حرکت میکند و در ۱۲۵۶ (۶۵۴ هجری) قلاع اسماعیلیه را محاصره میکند و با گرفتاری رکن الدین خورشاه در الموت به اقتدار آنها پایان میدهد. دو سال بعد بغداد را میگیرد و مستعصم عباسی را با سیصد نفر از نزدیکانش بقتل میآورد. در ۱۲۶۰ (۶۵۸ هـ) حلب و دمشق را میگیرد و بنظر میرسد که بخت از مسلمانان روی گردانیده است. ولی در این زمان عالم اسلام بنحو بینظیری در برابر قشون مغول پایداری می کند. اتحادیکه قدرت اراده آهنین چنگیز بین قبایل جنگجو و متشمت مغول بوجود آورده بود کم کم از بین میرفت و پس از مرگ منکو پادشاهان مغول دیگر از فرمان خان بزرگ اطاعت نمیکردند بر که اغول، برادر باتو، که بنواحی قفقاز حکومت میراند به آئین اسلام درآمده و با پادشاه مصر روابط حسنه برقرار کرده بود و از قدرت طلبی هلاکو دلخوشی نداشت سپاهیان او در زمستان ۱۲۶۳ (۵۶۶۲ هـ)

از رود دربند میگذرند و با هلا کو پیکار میکنند. هلا کو در این جنگ پیروز میشود ولی چون مجبور بمراجعت از شام شده بود فرماندهی سپاه خود را در آنجا بعهده مغولی عیسوی بنام گتیوبوقا میگذارد، و سپاهیان او در عین-جالوت شکست سختی از سلطان مصر ملک مظفر بیبرس میخورند. این شکست که جلوی سپاهیان مغول را میگیرد، باعث میشود که هلا کو بفکر اتحاد با سلاطین اروپا بفتند و زرش دو کوزخاتون و دوستش هیتون پادشاه ارمنستان صغیر او را بدینکار تشویق میکنند.

روابط حسنه هلا کو با پادشاه ارمنستان و اینکه به بازرگانان و کشیشان عیسوی اجازه داد آزادانه در قلمروی او فعالیت کنند باعث انتشار و شایعه تعمید یافتن هلا کو گردید. چند سال پیش از مرگ هلا کو راهبی مجارستانی بنام ژان به دربار رم آمد و خبر مسیحی شدن هلا کو را با اطلاع پاپ الکساندر چهارم رسانید و از او خواست که یکی از بزرگان کلیسا را بایران بفرستد تا بر تعمید هلا کو صحه بگذارد. این راهب ادعا میکرد که فرستاده هلا کسو میباشد، ولی چون نامه ای بهمراه نداشت. پاپ نمی توانست زیاد بگفته های او اعتماد کند. پاپ مطران اورشلیم را مأمور تحقیق در این امر ساخت، و نامه ای به هلا کو نوشت از مسیحی شدن او اظهار خوشحالی کرد. ۴۲ هلا کو تا آخر عمر بودایی ماند و در سال ۱۲۶۵ (۵۶۶۳) در دهخوارقان در گذشت و پسرش آباقا در اثر مساعی دو کوزخاتون به تخت نشست. در او آخر عمر هلا کو حلب، دمشق و اکثر نواحی سوریه بتصرف مغول درآمده و اروپائیان سخت در تلاش بودند تا به بعضی نواحی مسیحی نشین چون عکره

42— Mémoires sur les relations politique des princes chrétiens et particulièrement des rois de France avec les empereurs mongols, par Abél Remusat, Memoires de l'Institut Royal de France, Académie d'Iscriptions et Belles-Lettres, Paris 1822, tome VI, p. 468.

و غیره که در تصرف صلیبیون بود در برابر حمله مغولان کمک کنند. در این بین خبر هزیمت قوای مغولان در برابر سپاهیان سلطان مصر رسید، که واقعه‌ای باور نکردنی و بیسابقه بود، و اروپائیان را بامکان اتحاد با مغولان ایران در برابر قوای مسلمان امیدوار میساخت. پس از ایندوره دویادشاهی که توسط مغولان در دشت قپچاق و ایران تشکیل شد، اولی بعلت نزدیکی با روسیه، مجارستان و لهستان، با این ممالک روابط سیاسی پیدا کرد؛ و دومی بعلت مجاورت صلیبیون و تهدید مصریان با پاپ و پادشاهان فرانسه و انگلیس دوستی نمود و رابطه جاننشینان هلاکو با اروپای غربی موضوع فصل آینده را تشکیل خواهد داد، ولی در خاتمه این فصل باید بذکر سفرنامه مار کوپولو بپردازیم، که یکی از مشهورترین سفرنامه‌های قرون وسطاست و او را بحق هرودوت تاریخ این دوره نامیده‌اند.

سفرهای مار کوپولو (۱۲۵۴-۱۳۲۴/۶۵۲-۷۲۵هـ) اندکی پس از مرگ هلاکو اتفاق میفتد، ولی شروع سیاحت‌های پدر و عموی او نیکولو و مافئو ۴۳ در اواخر سلطنت هلاکو بوده است. این دونجیب‌زادگان و نیز بی بودند که در سال ۱۲۶۰ (۶۵۹هـ) در قسطنطنیه بکار تجارت اشتغال داشتند و بتدریج دامنه کار خود را گسترش دادند و اول به کریمه و سپس به بخارا و دربار خان بزرگ قوبلای قاآن در مرز چین رسیدند. قوبلای که هرگز اروپایی ندیده بود بوضعی که و نیزها از قلمروی پاپ کردند بدقت گوش داد و آنها را بعنوان سفراء خود بدربار پاپ فرستاد تا یکصد نفر مبلغ آزموده در فنون و علوم را برای تعلیم اتباع خان به همراه آورند. بنظر میرسد که قوبلای قاآن از مسیحیان آسیایی و لاماهای تبتی چندان دلخوشی نداشته است و از پاپ اجرای این امر را خواستار شده است. اما روحانیون اروپایی نیز دست کمی از همکاران آسیایی خود نداشتند و پاپ نتوانست خواسته خان را اجابت کند. برادران پولو در سال ۱۲۶۹ (۶۶۸هـ) به عکره میرسند؛ ولی کمان چهارم فوت کرده پاپ جدید

انتخاب نشده بود آنها بونیز میروند و مار کو پسر هفده ساله نیکولو را به همراه بر میدارند. پس از دو سال معطلی چون پاپ جدید انتخاب نمیشود، آنها نامه‌هایی از اسقف لیژ در عکره میگیرند و عازم سفر میشوند. هنگامیکه به خلیج اسکندرون میرسند میشوند که همان اسقف لیژ یعنی Tedaldo Visconti بنام گرگوری دهم به پاپی انتخاب شده است، پس بعجله پیش او باز میگردند، ولی فقط می‌توانند دو نفر راهب دومنیکن را راضی بمسافرت سازند، اما این دو راهب نیز در همان اوایل سفر باز میگردند.

نیکولو و مافئو شرحی از سفر اول خود بجای نگذاشته‌اند، ولی مار کوپولو شرح سفر دوم را داده است. راهی که آنها در سال ۱۲۷۱ (۵۶۷۰ هـ) پس از حرکت از عکره برای رسیدن به دربار خان بزرگ از طریق ایران انتخاب کردند دقیقاً معلوم نیست. بعقیده سرپرسی سایکس^{۴۴} بعلت اشتباهی که مار کوپولو در مورد نام دجله و مسیر آن هر تکب میشود، بنظر نمیرسد از راه سیواس، موصل و بغداد به هرمز رسیده باشند، بلکه با احتمال قوی از طریق شمال ایران و تبریز به سلطانیه رسیده سپس به کاشان، یزد، کرمان و بالاخره به هرمز رفته‌اند. هرمز در آن روزگار در کنار خلیج کوچکی در شمال شرق خلیج فارس در نزدیکی شهر فعلی میناب قرار داشت. چون مسافرت دریایی خطرناک بوده تصمیم میگیرند از طریق خشکی بروند. مار کوپولو میگوید: «وضع کشتیهای آنها تا سف آو راست، و اغلب در دریا از میان میروند؛ زیرا تسمه‌های آهنی ندارند و بالیاف جو زهندی بهم بسته شده‌اند. . . این البیاف در اثر آب دریا از میان نمیروند، ولی در برابر طوفان مقاومت ندارند کشتی‌ها را قیراندود نمی‌کنند. بلکه باروغن ماهی می‌سایند. کشتی‌ها فقط یک دکل، یک بادبان

ویک سکان دارند، و عرشه‌ای ندارند، فقط پوست گاو بر روی کالاهامی کشند و اسب‌ها را نیز زیر همین پوشش برای فروش بپند می‌برند. « ۴۵

پولوها از هرمز بطرف شمال حرکت میکنند و پس از گذشتن از ناحیه رودبار (که باید رود گوده‌بار بخش بستک شهرستان لار باشد) به کرمان باز میگردند و از طریق کوه بنان به تون وقاین و از آنجا به خراسان میروند. بگفته مار کوپولو تون وقاین هشتمین ایالت ایران بوده که شامل قسمتی از خراسان نیز میشده است و در آنجا بشرح درخت چناری (arbor seco) میبردازد که بگفته اهالی محل آخرین جنگ‌داریوش و اسکندر بوده است (۴) آنگاه از طریق راه کاروان رو بطرف شمال شرقی میروند و بشهر شاپور گان میرسند. ۴۶ در اینجا مار کوپولو بد کر لشکر کشی هلاکو علیه علاءالدین محمد سوم اسماعیلی می‌پردازد و او را «پیر مرد کوهستان» میخواند و شرح دره زیبایی را بین دو کوهستان می‌دهد که ملاحظه بهشت افسانه‌ای خود را در آنجا ساخته بودند و فدائیان را بعد از دادن حشیش بدانجا میبردند و بادختران زیاروی محشور میساختند. پس از بیرون برده شدن از آنجا فدائیان بامید رسیدن به آن بهشت به او امر داعی بزرگ سر می‌نهادند و بقتل دشمنان کمر می‌بستند.

بگفته مار کوپولو از قلعه سابق ملاحظه تاشهر شاپور گان از طریق کاروانرو شش روز راه بوده است. ۴۷ مسافری پس از گذشتن از نواحی بلخ،

۴۵- سفرنامه مار کوپولو به ترجمه و تحشیه سری هنری یول، دو جلد، لندن، ۱۹۰۳، ج اول ص ۱۰۸.

۴۶- هفت ناحیه دیگر عبارت بودند از: قزوین، کردستان، لرستان، شولستان (شولها قبیله‌ای بودند که بین شیراز و کازرون اقامت داشتند بعداً بوسیله لرها از محل خود بیرون رانده شدند)، اصفهان، شیراز، شبانکاره.

۴۷- شهریکه داریوش در آن کشته شد Hecatompylos نام داشته که بعضی آنرا در غرب بسطام و نزدیک دامغان قرار میدهند بگفته فردوسی آخرین جنگ داریوش در مرز کرمان بوده است.

بدخشان، کشمیر، شمال رود سیحون، فلات مرتفع پامیر به کاشغر میرسند و دشت گوبی را پیموده به حد شمال غربی چین که در آن زمان « تنگوت » خوانده میشد میروند و بالاخره پس از سه سال و نیم در ۱۲۷۵ (۶۷۴ هـ) به اقامتگاه تابستانی منکو واقع در صدمیلی دیوار چین نزدیک کالگان میرسند. منکو و نیز بهارا بگر می میپذیرد و مخصوصاً به مار کوی جوان علاقمند میشود. مار کو ۴۸ نیز بفرار گرفتن چند زبان شرقی همت میگمارد و دیری نمیپاید که خان بزرگ او را بخدمت دیوانی میگذارد. اولین مأموریت مار کو پولو او را بسایالات دوردست چین واقع در شرق آن کشور میکشاند، و پس از بازگشت با وصف دقیق آداب و رسوم و داستانهای اقوام سر راه خان را خوشنود میسازد. مار کو پولو همراه پدر و عموی خود مدت مدیدی در دربار خان میماند و در طی مأموریتهای مختلف از ایالات جنوبی چین، جنوب کوشن شین، دریای هند، ایالات جنوبی هند دیدن میکند و اطلاعات ذیقیمتی فراهم میآورد. و مدتی نیز بحکومت یکی از شهرهای چین منصوب میشود. پولوها ثروت زیادی جمع میکنند و کم کم بفکر میافتند که مبادا پس از مرگ خان پیر نتوانند از میان مغولان جان سالم بدر برند. ولی منکو اجازه بازگشت نمیدهد تا بالاخره راه حلی پیدا میشود.

در ۱۲۸۶ (۶۸۵ هـ) ارغون ایلخان ایران زن محبوب خود بلفا خاتون را از دست میدهد و به پیروی از خواهش او میخواهد فقط بازنی مغولی از طایفه همسر سابقش ازدواج کند، لذا سفرایی بدربار خانبالغ میفرستد تا شاهزاده خانمی برایش خواستگاری کنند. شاهزاده خانم قوقاچین که سه هفده سال بیشتر نداشت و فوق العاده زیبا بود بهمسری ایلخان انتخاب میشود

۴۸- اولین ایتالیایی که در تبریز اقامت کرده یکی از اهالی و نیز بنام

Pietro Viglioni

که وصیت نامه او مورخ دسامبر ۱۲۶۴ در دست است.

Car chive. Venet. XXVI, pp. 161-165: Heyd. French Ed. II, q. 110.

و چون راه خشکی سخت و ملال آور بود قرار میگذارند از راه دریا عازم ایران شود. سفرای مغول که از راه دریایی اطلاعی نداشتند از منکو قآن میخواستند تا سه نفر « فرنگی» را راهنمای آنها سازد، خاصه که مار کوپولو تازه از سفر دریایی بپند بازگشته بود و اطلاع زیادی در این باره داشت. منکو قآن بالاخره رضایت میدهد و نامه‌های دوستانه‌ای نیز برای پادشاهان اروپایی توسط پولوها میفرستد. این هیأت در ۱۲۹۲ (۶۹۲هـ) از بندر زیتون واقع در چین عزیمت میکنند.

این سفر دو سال و اندی طول میکشد و پس از چند ماه اقامت در سوهاترا و جنوب هند، پولوها همراه شاهزاده خانم که سخت با آنها دوست شده بود به هرمز میرسند، در حالیکه عده زیادی از همراهان بدرود حیات گفته بودند. ارغون فوت کرده و برادرش بجسای او به تخت سلطنت نشسته بود و غازان بجای پدر همسر شاهزاده خانم میشود، ولی متأسفانه شاهزاده خانم بیش از دوازده ماه زنده نمیماند. پولوها مدتی در تبریز که در غیاب آنها فوق العاده اهمیت یافته و مرکز تجارت شرق و غرب گشته بود اقامت میکنند و در آنجا عده زیادی از تجار اروپایی مخصوصاً از اهالی جنوا را ملاقات میکنند و بالاخره رهسپار ایتالیا میشوند و در ۱۲۹۵ (۶۹۵هـ) به ونیز میرسند. شهرت سفرها و ثروت پولوها آنها را نه تنها در ونیز بلکه در شهرهای دیگر ایتالیا مشهور میسازد. اندکی بعد در جنگ دریایی که بین ونیز و جنوا در میگیرد مار کو اسیر و زندانی میگردد و در حدود چهار سال در آنجا میماند. در زندان یکی از رفقای زندان بنام Rustichello که از اهالی پیزا بود او را تشویق به بازگفتن ماجراهای سفرهایش مینماید و خودش آنها را بصورت کتابی که در دست است در میآورد. مرگ مار کوپولو بسال ۱۳۲۴ (۷۲۵هـ) در ونیز اتفاق می افتد.

مجموعه اطلاعاتی که مار کوپولو از سفرهای خود و پدر و عمویش جمع

آورد در اروپا بیسابقه بود و به مقدار قابل ملاحظه‌ای بر گفته‌های نویسندگان یونان و روم باستان درباره ملل شرق افزود. او گرچه در ایران مدت زیادی توقف نمی‌کند، ولی اولین سیاح اروپائیت که از کویرلوت عبور میکند و بوصف آن می‌پردازد، و شرح نسبتاً دقیقی از شهرهای سرراه خود میدهد. اقامت همتد مار کوپولو در چین او را قادر ساخت که وصف جامعی از شهرها و نواحی این سرزمین پهناور بکند.

از سفرنامه او برمی‌آید که در دربار قوبلای قاآن دانشمندان زیادی بودند و در اکثر موارد اطلاعات مار کوپولو مأخوذست از اطلاعات مسلمانان که در علم جغرافیا خیلی پیشرفته‌تر از اروپائیان بودند. مار کوپولو نه تنها در دربار خاقان چین، بلکه در سفر خود در ایران و مناطق دیگر از اطلاعات مسلمانان استفاده زیاد کرده است. نکته جالب اینست که او بعضی از اسامی شهرها و رودهای چین را بصورت فارسی آنها میدهد مثل «زردندان» و «پل سنگی» عده‌ای میگویند که اختراع چاپ و باروت در اروپا پس از وصفی که مار کوپولو از این دو در چین کرد بوجود آمد، البته صحت و سقم این مطلب به تحقیق معلوم نیست، ولی بیشک مار کوپولو در خور شهرت است که کسب کرده است. او اولین سیاح اروپایی بود که تمام طول آسیا را پیموده و سرزمینهای بسیار را وصف کرده است: از شمال ایران تا جنوب طی کرده و از کویرلوت گذشته است. فلات زیبای بدخشان و ختن، استپ‌های مغولستان، نواحی مختلف سرزمین پهناور چین، ژاپن، برمه، لائوس، سیام، جاوه و سوماترا، هند، سیلان و تبت را وصف میکند و آداب و رسوم بسیاری از مللی را که دیده است شرح میدهد. در عصری که اروپا جز افسانه‌های اغراق آمیز از شرق چیزی نمی‌شناخت مار کوپولو از این دنیای ناشناخته که ظهور مغولان انظار را متوجه آن ساخته بود تصویری تازه برای غرب کشیده است.